

کاربرد اصول فقه و اصول فقه کاربردی

(نقدی بر کتاب اصول فقه کاربردی) *

□ سید مهدی محمدی **

چکیده

از جمله علوم پرکاربرد در علوم دیگر به خصوص علوم که با متون وحیانی سروکار دارد علم اصول فقه است که نوع قواعد آن در سایر علوم حوزوی و دانشگاهی نظیر تفسیر، کلام، حقوق و تاریخ کاربرد دارد. بر این اساس آموزش این علم در حوزه‌های علمی و دانشگاهی مورد توجه و اهتمام قرار گرفته است. در این میان کاربردی کردن و بیان تطبیقات این علم در سایر علوم که نقش انگیزشی در طلاب و دانشجویان و افزایش اهتمام به قواعد آن دارد، امری است که مؤلفان و محققان حوزه و دانشگاه به آن توجه نموده و در صدد تألیف کتب آموزشی با ویژگی کاربرد و تطبیق در سایر علوم مانند فقه و حقوق برآمدند، کتاب اصول فقه کاربردی از این دست است که به تبیین قواعد اصول در قالب مثال‌ها و نمونه‌های واقعی از مواد قانونی در علم حقوق پرداخته است، در این نوشتار به پاره‌ای از موارد نقد کتاب مذکور پرداخته شده تا ضمن تأیید شیوه آموزش کاربردی در علوم مختلف از جمله اصول فقه، عرصه‌ای برای مساعدت علمی در این زمینه فراهم گردد و توجه و اهتمام بیشتری از سوی اهالی علم و فرهنگ به این رویکرد آموزشی ایجاد شود.

کلید واژه‌ها: نقد، اصول فقه، علم حقوق، کاربردی.

* تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۵/۱۲؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۷/۸/۳۰.

** عضو هیأت علمی جامعه المصطفی العالمیه (Smmohamadi220@gmail.com).

مقدمه

علم اصول یکی از علوم مهم حوزوی است که از دیرباز پا به پای علم فقه به رشد و بالندگی رسیده است. اندیشمندان زیادی به طرح و بحث قواعد آن پرداخته و با کشف قواعد مشترک استنباط احکام شرعی، کمک علمی و قانون‌مندی به علم فقه نموده‌اند.

بر این اساس اهمیت و نقش علم اصول در استنباطات فقهی و کشف احکام و تکالیف الهی، تردیدناپذیر است؛ چرا که استنباط احکام از منابع و متون دینی، سازوکار ویژه‌ای را می‌طلبد که قواعد آن در علم اصول بحث و بررسی می‌شود.

انگیزه اولیه تدوین، تأسیس و پیدایش علم اصول برای خدمت به فقه و در راستای کشف احکام شرعی با استفاده از قواعد عام و اصول مشترک در استنباطات فقهی بوده است؛ چنان‌که اصولیون در بیان تعریف این علم به این کارکرد و غایت اشاره نموده و این‌گونه نگاشته‌اند: «هو العلم بالقواعد الممهدة لاستنباط الأحكام الشرعية» (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹: ۹)؛ اصول فقه، علم به قواعدی است که در مسیر استنباط احکام شرعی قرار می‌گیرد. مرحوم شهید صدر، موضوع علم اصول را عناصر مشترک در استدلال‌ات و استنباطات فقهی می‌داند و در بیان موضوع علم اصول به ذکر مثال‌های فقهی می‌پردازد که به خوبی فایده و کارکرد علم اصول و نقش مؤثر آن در کشف و استنباطات احکام شرعی بیان می‌کند. وی مسائل علم اصول را مشتمل بر مباحثی می‌داند که حول موضوعاتی نظیر حجیت خبر واحد، ظواهر الفاظ و... می‌چرخد که اختصاص به باب خاصی از فقه نداشته و در همه استدلال‌های فقهی کاربرد دارند (صدر، ۱۴۱۸: ۱/۴۳).

لکن پرواضح است که بهره‌گیری از قواعد علم اصول در انحصار خصوص علم فقه نیست، بلکه سایر علوم اسلامی، نظیر تفسیر و علوم قرآنی، کلام و معارف اعتقادی، اخلاق و آداب و سبک زندگی اسلامی و به طور کلی هر علمی که به نوعی با متون دینی از کتاب و سنت ارتباط دارد، بی‌نیاز از آن نمی‌باشد.

اصول فقه و علم حقوق

ارتباط تنگاتنگ و وثیق بین حقوق و قوانین در نظام جمهوری اسلامی ایران با قوانین فقهی در اسلام که در اصل چهارم قانون اساسی، صورت قانونی و الزام حقوقی یافته است و نیز نقش مؤثر علم اصول در کشف و استنباط احکام فقهی، موجب شده است تا حقوق دانان در راستای دستیابی به احکام حقوقی توجه ویژه‌ای به قواعد علم اصول داشته باشند.

بر همین اساس حقوق دانان در برداشت‌های حقوقی‌شان از مواد قانونی، به خصوص حقوق مبتنی بر منابع اسلامی به لحاظ اشتراکات فراوانی که با علم فقه دارد، بی‌نیاز از قواعد اصولی نیستند. به گفته برخی از پژوهشگران علم اصول:

بی‌گمان دانستن بسیاری از مباحث آن برای استنباط همه احکام و قوانین، دینی باشد یا غیر آن، سودمند است و در واقع، نه تنها فقیه اسلامی از آن استفاده می‌کند بلکه هرکس که با حکم و قانون سروکار دارد و در رشته‌های حقوقی کار می‌کند از آن بهره‌ور می‌شود و هر اندازه نسبت به دانستن مسائل آن ورزیده‌تر و آزموده‌تر و نیرومندتر باشد در استنباط مقاصد قانون‌گذار و حل و تصفیه قضایای قانونی و حتی تشخیص مصالح و مفاسد وضع و رفع قانون ورزیده‌تر، نیرومندتر و ماهرتر می‌گردد. خلاصه آنکه غرض از علم «اصول»، خاص و لیکن منفعتش عام است. پس در همه قوانین می‌توان بسیاری از قواعد آن را به کار برد و در استخراج حکم از آن استفاده کرد (شهابی، ۱۳۲۱: ۲۳).

بر این اساس، علم اصول فقه در ردیف مفیدترین و بالنده‌ترین علوم اسلامی است و همانند علم منطق به عنوان یک علم آلی و ابزاری در خدمت سایر علوم به خصوص علومی است که منبع و آبشخور اولیه اش کتاب و سنت است.

نقش علم اصول در استنباطات حقوقی و رسیدگی‌های قضایی، موجب شده است تا آموزش این علم با همین عنوان رایج یعنی اصول فقه یا عناوینی نظیر مبانی استنباط حقوق در دانشکده‌های حقوق مورد تأکید قرار گیرد و گروه‌های علمی بر آگاهی دانشجویان حقوق و قضا به این دانش ابزاری و مفید اتمام ورزند.

البته روشن است کارویژه و سازوکاری که اصول فقه در استنباط‌های فقهی و اجتهاد احکام دینی بر عهده دارد، هم به لحاظ سرفصل مباحث و هم به لحاظ روش و کیفیت بحث، قدری متفاوت با کارکرد اصول در حقوق است؛ به خصوص اگر از حقوق‌دان تعریفی ارائه شود که اجتهاد در مبانی اصولی در آن گنجانده نشود و فلسفه فراگیری دانش اصول فقه، در دانشکده‌های حقوق، تربیت مجتهد نباشد. به همین جهت گزینش سرفصل‌ها و میزان پرداختن به مباحث، باید با توجه به نیازهای علم حقوق، با تأمل و دقت هوشمندانه‌ای انجام گیرد تا هم دانشجویان علم حقوق از خرمن انباشته‌های پربار و ژرف‌نگری‌های عالمانه اصولیون بهره‌مند گردند و هم تطویل و گستردگی مباحث، موجب آزرده‌گی و ملال آنها نگردد. با ذکر این مقدمه به نظر می‌رسد برای استفاده دانشجویان علم حقوق و به کارگیری قواعد علم اصول در قضاوت، وکالت و مشاوره‌های حقوقی باید متون آموزشی خاصی با سرفصل‌ها و عناوین خاص و بیان کاربرد قواعد اصول در استنباطات حقوقی و دادرسی‌های قضایی، تدوین گردد.

اصول فقه کاربردی

از جمله کتاب‌هایی که اخیراً در مورد علم اصول تدوین و نگارش یافته و در برخی از دانشکده‌های حقوق تدریس می‌شود کتاب «اصول فقه کاربردی» (قافی، شریعتی، ۱۳۸۶) است که برای دانشجویان رشته حقوق در مقطع کارشناسی تدوین شده است. این کتاب آموزشی به جهت رویکرد آموزشی که در آن لحاظ شده، دارای مزایایی است که در ذیل به آن اشاره می‌شود:

۱. رویکرد کاربردی و تطبیقی

نگاه کاربردی و تطبیقی به علوم، نقش مهمی در ایجاد انگیزه‌های آموزشی و آگاهی از فواید آن دارد، امری که در کتب آموزشی رایج اصول فقه در حوزه و دانشگاه کمتر به آن توجه شده است. در تدوین و نگارش این کتاب، اهتمام ویژه‌ای به این نوع نگاه شده و تلاش گردیده تا

مباحث علمی اصول فقه با طرح مثال‌های فقهی و حقوقی و تطبیق قواعد کلی بر مسائل جزئی به صورت کاربردی مطرح شود تا ثمرات یادگیری قواعد این علم به صورت محسوس به نمایش گذاشته شود؛ امری که در ارتقای جایگاه این علم در مباحث فقهی و حقوقی و توجه و اهتمام بیشتر طلاب و دانشجویان علم حقوق به این علم نقش مهمی ایفا می‌کند. بدیهی است که ارائه موارد کاربرد و استفاده قواعد اصول فقه در مواد قانونی و برداشت‌های حقوقی و قضایی، افزون بر کمک به فهم و درک بهتر قواعد اصول، نقش انگیزشی برای دانشجویان در فراگیری این علم دارد و هم به صورت عینی کاربرد اصول را در حقوق نشان می‌دهد.

۲. روانی و سهولت در آموزش و فراگیری علم اصول

فهم دقیق و درست از مباحث اصول فقه با توجه به منابع عربی و کتاب‌های متداولی که در حوزه‌های علمیه برای آموزش آن در نظر گرفته شده، برای دانشجویان حقوق دور از دسترس بوده است و این امر افزون بر ملال خاطر، موجب عدم بهره‌مندی آنان از مهم‌ترین علم کاربردی در حوزه مسائل حقوقی می‌شود. از جمله امتیازات این کتاب آموزشی ارائه مباحث اصولی به صورت روان و همراه با مثال و خالی از اصطلاحات دشوار و پیچیده است. همین امر موجب تسهیل در امر آموزش قواعد اصولی برای اساتید و درک آسان قواعد آن برای دانشجویان می‌شود.

۳. تفکیک مباحث آموزشی از تأملات عمیق علمی

از آنجا که مخاطب در این کتاب دانشجویان مقطع کارشناسی هستند، مباحث اصلی کتاب برای فراگیری علم اصول در این سطح تنظیم گردیده است. در عین حال برای ایجاد بستری مناسب برای تأملات بیشتر علمی در مورد مباحث و بیان آرا و نظریات اصولیون بخشی به عنوان «برای مطالعه بیشتر» برای بررسی و تعمیق بیشتر روی مباحث گنجانده شده است که

به ریشه‌یابی مباحث علمی اصول می‌پردازد و دانشجویان را به نگاه نقادانه و عمیق‌تر نسبت به مباحث وامی دارد و زمینه تحکیم آن را در ذهن دانشجویان فراهم می‌نماید. ضمن تشکر و قدردانی از تتبع و تلاش علمی مؤلفان این اثر آموزشی و آرزوی توفیقات بیشتر برای آنان در عرصه‌های مختلف علمی و آموزشی، از آنجا که نقش نقد علمی در پیشرفت همه علوم و فنون، چنان‌که خود نگارندگان محترم به آن اذعان دارند و از بیان نقد منتقدان در مقدمه کتاب استقبال نموده‌اند، اشکالاتی که در این کتاب، هنگام مطالعه و تدریس آن برای دانشجویان حقوق، به نظر حقیر رسید، در این نوشتار به جامعه حوزوی و دانشگاهی تقدیم می‌دارم تا در معرض نظر محققان و پژوهشگران و نیز طلاب و دانشجویان حوزه‌های علمی و دانشگاهی قرار گیرد.

پاره‌ای از موارد نقد

۱. بیان حکم ظاهری و واقعی در کاربرد دوم

در بیان تقسیم حکم به ظاهری و واقعی و تعریف آن دو، مؤلفان محترم به بیان دو کاربرد و اصطلاح برای حکم ظاهری و واقعی پرداختند. اصطلاح و کاربرد نخست به صورت صحیح و مطابق کلمات اصولیون در کتب اصول بیان شده است؛ زیرا با مراجعه به کتب اصولی معلوم می‌گردد که حکم ظاهری در یک اصطلاح و کاربرد نزد آنها که معروف و مستفاد از کلمات مرحوم وحید بهبهانی است (بهبهانی، ۱۴۱۵: ۱/ ۴۹۹) به حکمی گفته می‌شود که در فرض جهل یا شک در حکم واقعی برای مکلف، جعل شده است و از طریق ادله فقهاتی (اصول عملیه) یا ادله اجتهادی غیرقطعی (امارات ظنیه) به دست می‌آید. حکم واقعی نیز به حکمی اطلاق می‌شود که برای ذات عمل مکلف بدون اخذ شک در موضوع آن از طرف شارع جعل شده است (انصاری، ۱۴۱۶: ۱/ ۳۰۸؛ مظفر، ۱۳۷۸: ۲۰).

با این حال حکم ظاهری و واقعی در اصطلاح و کاربرد دوم در این کتاب این‌گونه تعریف شده است: هر حکمی که مجتهدان از ادله اجتهادی مانند کتاب و سنت و یا از

اصول عملیه، استنباط می‌کنند، حکم ظاهری است. در مقابل، حکم واقعی حکمی است که در علم خداوند ثابت است (قافی، شریعتی، ۱۳۸۶: ۱/۳۳). مطلب فوق به دو منبع معتبر اصولی (مروج، بی‌تا: ۷۱/۲؛ گرجی، ۱۳۶۹: ۲/۲۸۶) در پاورقی استناد داده شده است.

نقد: بیانی که برای حکم ظاهری در کاربرد دوم آن ذکر شده، نه مطابق منابعی است که در کتاب به آن ارجاع داده شده و نه فی نفسه مطلب صحیحی است.

توضیح: اصولیون حکم ظاهری را در برابر حکم واقعی بر یکی از دو معنا اطلاق کرده‌اند:

۱. حکم مستفاد از ادله فقاهتی، که شک در حکم واقعی، در موضوع آنها اخذ شده است و از آن به اصل عملی تعبیر می‌شود. در مقابل آن، حکم واقعی قرار دارد که در موضوع این حکم شک یا جهل به حکم واقعی اخذ نشده و مستفاد از ادله قطعی یا اجتهادی همچون امارات است.

۲. حکم مستفاد از ادله غیر قطعی؛ خواه اماره باشد یا اصل عملی، در مقابل حکم واقعی که تنها از ادله قطعی و یقینی به دست می‌آید، نه مطلق امارات هرچند قطعی و یقینی نباشند (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۶: ۳/۳۵۶؛ حکیم، ۱۴۲۸، ۶۹).

اما عدم مطابقت آن با منابعی که بدان ارجاع داده شده بدین جهت است که در کتاب *منتهی الدراییه* که مؤلفان بدان ارجاع داده‌اند حکم ظاهری این‌گونه بیان شده است:

اعلم أنّ للحکم الظاهری إطلاقین:

أحدهما: ما يستفاد من الأصول العملية التي موضوعها الشك في الحكم الواقعي في مقابل ما يدل عليه الأدلة الاجتهادية من الأحكام الواقعية التي لا تنطأ بشيء من العلم والجهل.

ثانيهما: كل وظيفة مجعولة لغير العالم بالواقع، فيشمل الأحكام الكلية المستفادة من الأدلة الاجتهادية و الأصول العملية و الأحكام الجزئية الثابتة بالأصول الجارية في الشبهات الموضوعية كأصالة الصحة و اليد و السوق و نحوها (مروج، بی‌تا، ۷۱/۲)

همچنین در کتاب *مقالات حقوقی* که منبع دیگر ارجاع داده شده، این‌گونه آمده است: «حکم ظاهری ... حکمی است که در مورد جهل به حکم واقعی جعل شده و احیاناً

موضوع آن به همین جهل مقید شده است» (گرچی، ۱۳۶۹: ۲/۲۸۶).

بر اساس تعریفی که در منابع مذکور بیان شده است، مقصود از حکم ظاهری نزد اصولیون حکمی است که مستفاد از ادله اجتهادی غیر قطعی - مثل اخبار آحاد - می باشد و یا عبارت از حکمی است که از اصول عملیه در فرض جهل یا شک در حکم واقعی به دست می آید. نکته ای که در تعریف حکم ظاهری در کاربرد دوم از ناحیه مؤلفان محترم مورد غفلت قرار گرفته، عدم ذکر قید غیر قطعی برای ادله اجتهادی و عدم ذکر قید فرض جهل یا شک در حکم واقعی، برای اصول عملیه است. حاصل آنکه در بیان کاربرد دوم حکم ظاهری از درج قید فرض عدم علم به حکم واقعی یا شک در آن، غفلت شده است.

۲. کاربرد علم اصول در حقوق

هرچند کاربرد اصول در علم حقوق و سایر علوم که به نوعی با متون دینی و برداشت های کارشناسانه اسلامی نظیر کلام و تفسیر امری مسلم و تردیدناپذیر است، و برخی از نکات یاد شده در کتاب مؤید آن می باشد، لکن برخی از مواردی که مؤلفان محترم برای این جهت ذکر نموده اند، محل تأمل و اشکال است که در ذیل به نقد و بررسی آن پرداخته می شود.

الف. فهم و تحلیل درست قوانین برگرفته از فقه

در بیان این وجه، به ارتباط تنگاتنگ قوانین موضوعه جاری با فقه و شریعت اسلامی از سویی و ارتباط دانش فقه با علم اصول اشاره شده است؛ برای مثال به مواد ذیل اشاره شده است:

۱. ماده ۱۰۵۲ ق.م.تفریقی که با لعان حاصل می شود، موجب حرمت ابدی است.

۲. ماده ۱۰۵۳ ق.م.عقد در حال احرام باطل است و با علم به حرمت موجب حرمت

ابدی است.

در ادامه آمده است: فهم دقیق اصطلاحات لعان و احرام و تحلیل درست این مواد که

مستقیماً از فقه اقتباس شده و در فصل موانع نکاح گنجانده شده است، بدون مراجعه به فقه امکان‌پذیر نیست. همچنین اصطلاحات عده؛ عده رجعیه و طلاق عدی که در دیگر موارد این فصل ذکر شده است (قافی، شریعتی، ۱۳۸۶: ۳۹/۱).

نقد: اگر مقصود از فقه، نفس احکام فقهی است، در این صورت برای فهم و تحلیل قوانین حقوقی، فهم و درک درست احکام فقهی کفایت می‌کند و دیگر نیازی به آگاهی و فهم نحوه استنباطات فقهی احکام و قواعد اصولی و استدلالی نیست. اما اگر منظور از فقه، استدلالات فقهی است، بدیهی است که درک آن نیازمند فهم قواعد اصولی است. لکن از مثالی که مؤلفان محترم در کتاب ذکر نموده‌اند معلوم می‌شود که مراد ایشان از فقه، نفس احکام فقهی است، نه استنباطات و قواعد استدلالی؛ زیرا فهم اصطلاحاتی نظیر لعان، احرام، عده و طلاق عدی و رجعی متوقف بر فهم قواعد اصولی نیست، بلکه این امور اصطلاحاتی هستند که مفهوم آنها با مراجعه به کتب فقهی که مشتمل بر بیان صرف احکام و اصطلاحات فقهی است، به دست می‌آید.

ب. استفاده صحیح از منابع فقهی به عنوان مستند حکم دادگاه

با استناد به اصل ۱۶۷ قانون اساسی، «قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر، حکم قضیه را صادر نماید و نمی‌تواند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه، از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد.» مؤلفان محترم مدعی شده‌اند: از آنجا که استناد به منابع فقهی و فتاوی معتبر، مستلزم توان علمی قضات و آگاهی نسبی آنان در مورد مسائل فقهی است و این امر با توجه به رابطه تنگاتنگ فقه و اصول فقه، بدون آشنایی با قواعد و مسائل اصولی امکان‌پذیر نیست، این امر نشانه کاربرد اصول فقه در علم حقوق است (همان).

نقد: همان‌گونه که در کتاب تصریح شده است، استناد به منابع فقهی و فتاوی معتبر، مستلزم توان علمی قضات و آگاهی نسبی آنان در مورد مسائل فقهی است و این امر با توجه

به رابطه وثیق و تنگاتنگ فقه و اصول، بدون آشنایی با قواعد و مسائل اصولی امکان‌پذیر نیست (همان: ۴۰). این مطلب نشانه ارتباط فقه با اصول در مقام اجتهاد و استنباطات فقهی است و در نهایت کاشف از نیاز قاضی در مقام قضاوت به توانایی بر استدلال فقهی است؛ به خصوص در مواردی که حکم دعوا در قوانین مدونه یافت نشود.

بنابراین توجه به مبانی اصولی در امر تفسیر قوانین و نیز قضاوت، لازم و ضروری است؛ خصوصاً آنکه با توجه به اصل ۱۶۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، قاضی باید کوشش کند تا حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد، وگرنه با استناد به منابع معتبر، اسلامی یا فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر نماید و نمی‌تواند به بهانه سکوت، نقص، اجمال یا تعارض قوانین مدونه از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۷: ۱۱۶).

بیان فوق دلیلی برای نیاز حقوق‌دان و علم حقوق به اصول و قواعد استنباط نیست، بلکه مبین نیاز قاضی در مقام قضاوت و حکم است. به عبارت دیگر: قاضی در مقام دادرسی و قضاوت، هم نیاز به آگاهی از قوانین حقوقی دارد و هم نیاز به آگاهی از قواعد علم اصول تا در صورت نقص قوانین مدونه توان لازم برای استنباط احکام مورد نیاز از منابع دینی معتبر یعنی کتاب، سنت، عقل و اجماع را داشته باشد. بنابراین فرق است بین اینکه بگوییم علم اصول در حقوق کاربرد دارد و اینکه بگوییم علم اصول از نیازهای علم قضاوت است، مگر این که اصطلاح قاضی را مساوی و مرادف حقوق‌دان و فن قضاوت را مساوی و مرادف علم حقوق تفسیر و معنا نماییم (دقت شود).

چنان‌که یکی از محققان، بیان ذیل را در برداشت از اصل مذکور مطرح نموده است: بر این اساس حال که قانون اساسی، مراجعه قاضی به منابع معتبر اسلامی را امری جایز و بلکه لازم شمرده است، باید اعتراف کرد که این امر خطیر جز از طریق تجهیز قاضی به ابزارآلات ضروری جهت استفاده و بهره‌برداری از این منابع امکان‌پذیر نخواهد بود و کیست که نداند که «علم اصول فقه» به عنوان منطبق فقه یکی از مهم‌ترین این ابزارهاست (قیاسی، ۱۳۷۹: ۲۵۷).

۳. لفظ مختص

ضمن بیان تعریف لفظ مختص به لفظی که تنها بر یک معنا دلالت دارد، برای لفظ مختص یا تک‌معنا مثال‌هایی مانند «کتاب»، «تهران»، «اصفهان»، «انوشیروان» و «احمد» در کتاب ذکر شده است (قافی، شریعتی، ۱۳۸۶: ۷۷/۱).

نقد: براساس تقسیم‌بندی الفاظ، لفظ مختص در مقابل الفاظ چند معنا مثل مشترک لفظی، منقول، حقیقت و مجاز قرار می‌گیرد و در اصطلاح منطقی، قسیم و عدل آنها محسوب می‌شود (مظفر، ۱۴۲۳: ۴۷). بر این اساس، مختص به لفظی می‌شود که تنها در یک معنا استعمال می‌شود و در معنای دیگر چه به صورت مشترک لفظی و چه به صورت حقیقت و مجاز استعمال نمی‌شود. در حالی که الفاظی که مثلاً برای مختص ذکر شده‌اند، تنها در یک معنا کاربرد ندارند بلکه در معنای دیگری نیز به صورت مشترک لفظی یا مجاز به کار می‌روند. توضیح: کتاب هم در معنای معروفش به کار می‌رود و هم در معنای مجازی؛ مثل اینکه گفته شود: «هر برگ یک درخت، خود کتابی است برای مطالعه آفرینش»، مالک هم به معنای صاحب چیزی است و هم اسم و علم برای شخصی. لفظ تهران نیز ممکن است در معنای مجازی استعمال گردد؛ مثل اینکه به شهری که ترافیک و آلودگی هوا در آن زیاد است گفته شود: «اینجا تهران است». بقیه الفاظ نیز به همین شکل قابل استعمال در معنای دیگری می‌باشند و در نتیجه از زمره الفاظ مختص خارج می‌شوند.

بنابراین همان‌گونه که در تعلیقه کتاب المنطق آمده، بهتر این است که برای لفظ مختص، به لفظ جلاله «الله» و اسامی جدیدی که مشترک نیستند مثال زده شود (همان: ۴۸).

۴. استعمال مجازی در قوانین

همان‌گونه که در کتاب آمده است، استفاده از اصطلاحات مجازی در امر قانون‌نویسی چندان مناسب نیست؛ هرچند همراه با قرینه باشد. چرا که عبارات قانون باید صریح، روشن و غیرقابل تأویل باشد.

مؤلفان محترم، ماده ۱۲۴۵ قانون مدنی را که در آن آمده است: «قیم باید حساب زمان تصدی خود را پس از کبر و رشد و یا رفع حجر به مولی علیه سابق خود بدهد...»، برای مثال استعمال مجازی در قوانین ذکر کرده‌اند و ادعا نموده‌اند که لفظ «قیم» در این ماده در معنای مجازی به کار رفته است؛ زیرا معنای حقیقی قیم، کسی است که دارای سمت قیمومت باشد. لذا استعمال لفظ قیم در مورد این شخص پس از رفع حجر و انتفای سمت قیمومت مجاز است (قافی، شریعتی، ۱۳۸۶: ۱/۸۸).

نقد: با دقت در ماده فوق، معلوم می‌شود که اطلاق قیم به شخص مذکور در زمان قیمومت - و به اصطلاح علم اصول - در حال تلبس به این صفت است و در این ماده قانونی به وظیفه‌اش پس از رفع حجر اشاره شده است و این امر در اصول فقه مسلم و مورد اتفاق است که اسناد مشتق به ذات، به لحاظ زمان تلبس به مبدأ، حقیقی است نه مجازی (مشکینی، ۱۳۷۴: ۲۴۵).

بنابراین بر خلاف ادعای مؤلفان محترم، ماده فوق از موارد استعمال مجازی در قوانین محسوب نمی‌شود.

۵. واجب غیر موقت غیر فوری

در بخشی از کتاب به برخی از تقسیمات واجب، از جمله واجب موقت و غیر موقت و تقسیم واجب غیر موقت به فوری و غیر فوری اشاره شده است و در ذکر مثال برای واجب غیر موقت غیر فوری به پرداخت خمس و زکات، مثال زده شده است (قافی، شریعتی، ۱۳۸۶: ۱/۱۳۷).

نقد: این دو واجب مالی به تصریح فقها از واجبات غیر موقت فوری می‌باشند و تأخیر در پرداخت آن دو جایز نیست و براساس نظر برخی از مجتهدان، تصرف در اموال مشمول خمس یا زکات قبل از پرداخت آنها بدون اجازه مرجع تقلید ممنوع می‌باشد. چنان‌که اصل در پرداخت همه حقوق مالی و از جمله خمس و زکات فوریت است و این امر مورد اتفاق همه فقها است (نجفی، ۱۴۰۴: ۱۶۹/۳۳).

۶. مفهوم وصف در مواد قانونی

دلالت مواد قانونی مشتمل بر وصف یا قید، از جمله ادعاها، این کتاب است. مؤلفان محترم مدعی شده‌اند، با آنکه عالمان اصول مفهوم وصف را در استنباط‌های فقهی نپذیرفته‌اند، اما در برداشته‌های حقوقی از متون قانونی می‌توان به مفهوم وصف قائل شد. آنان برخی از کتاب‌های حقوقی و آرای وحدت رویه را شاهد مدعای خویش قرار داده و مواردی از مواد قانونی را برای نمونه برای اثبات مفهوم وصف نزد حقوق‌دانان برای مواد قانونی یادآور شده‌اند.

دلیل ارایه شده این است که با تتبع در متون قانونی می‌توان به این نتیجه دست یافت که غالباً هدف قانون‌گذار از ذکر صفات و قیود در قوانین این است که قلمرو حکم مورد نظر خود را به گونه‌ای مشخص نماید، اگر آن صفات یا قیود منتفی شوند، حکم مزبور نیز منتفی گردد. به بیان دیگر: هدف از آوردن یک صفت یا قید صرفاً تعیین قلمرو و محدوده موضوع نیست، بلکه غالباً ذکر صفت و به ویژه آوردن قیود در قانون، نشانه آن است که حکم قانونی، دائرمدار وجود و عدم آن صفت یا قید است. بر این اساس می‌توان گفت صفاتی که در متون قانونی وارد شده غالباً دارای مفهوم بوده و می‌توانند در استدلال‌های حقوقی مورد استناد قرار گیرند.

ایشان متعرض شده‌اند:

از یک سو در امر قانون‌نویسی، اصل بر این است که عبارات قانونی، متقن، صریح و گویا، مختصر و بدون حشو و زواید باشد و از طرف دیگر فرض بر این است که قانون‌گذار در مقام بیان قواعد کلی و تعمیم‌پذیر است. قانون مطلوب، قانونی است که تمام ابعاد و زوایای موضوع مورد نظر را به درستی مورد توجه قرار دهد و با ارائه قواعدی استنباط‌پذیر، راه را برای استنباط‌های صحیح و کارآمد هموار سازد. باید توجه داشت که روابط حقوقی افراد، چهره‌های گوناگون و پرشماری دارد و قانون باید بیشترین موارد و رخدادها را پوشش دهد. از این رو، سکوت قانون در قبال برخی حالات و فروض قابل تصور می‌تواند مشکل‌ساز باشد (قافی، شریعتی، ۱۳۸۶: ۱/۱۶۳)

نقد: اصل احترازیّت قیود که در مطلب بالا به آن اشاره شد، مسلّم است، لکن همان‌گونه که در کلمات اصولیون بیان شده، معنای احترازیّت، تضييق دایره موضوع حکم و اخراج ماعدای قید از شمول شخص حکم است و اثبات شخص حکم برای موضوعی دلالت بر نفی نوع حکم (سنخ حکم) از ماعدای آن قید نمی‌کند (قمی، ۱۳۷۱: ۱/۳۱۳)؛ چنان‌که در مفهوم لقب این امر واضح و روشن است؛ چرا که موضوع حکم، دلالتی بر انحصار حکم در آن ندارد. مرحوم شهید صدر در بیان مفهوم می‌گوید:

هر انتفای حکم منطوق، مفهوم شمرده نمی‌شود، بلکه وجود مفهوم در صورتی است که انتفای حکم منطوق متضمن انتفای طبیعی حکم منطوق باشد. بنابراین زید - مثلاً - گاهی اکرامش به ملاک خوشرفتاری و گاه اکرامش به ملاک جزای احسان واجب است و گاهی نیز اکرامش به ملاک مهربانی واجب است. همچنین دیگر ملاک‌ها. پس اگر گفته شود: «هرگاه زید نزد تو آمد اکرامش کن»، وجوب اکرامی که با این کلام ابراز شده است به ناچار باید یکی از این افراد وجوب باشد و این فرد از وجوب به سبب انتفای شرط منتفی می‌گردد و این به جهت تطبیق قاعده احترازیّت قیود است، ولی این قاعده، دیگر افراد وجوب را نفی نمی‌کند و این انتفای شخص حکم به انتفای قیود، مفهوم به شمار نمی‌آید، بلکه مفهوم آن است که ربط خاصی که در منطوق میان حکم و قیود آن اخذ شده، بر انتفای طبیعی حکم به انتفای قید دلالت کند. پس این سخن ما که: «هرگاه زید آمد، او را اکرام کن»، در صورتی دارای مفهوم است که ربط میان شرط (آمدن زید) و جزاء (وجوب اکرام زید) در کلام دلالت بر این کند که در حالات انتفای شرط (در حالاتی که زید نزد تو نمی‌آید) طبیعی وجوب اکرام با همه افرادش که در گذشته ذکر شد، منتفی است. بنابراین، تعریف صحیح برای مفهوم این است: مفهوم انتفای طبیعی حکم منطوق است (هنگامی که قیود آن منتفی شود)؛ بر این اساس که این انتفا مدلول التزامی برای ربط حکم به طرف خود (قید) در جانب منطوق باشد (صدر، ۱۴۲۱، ۱/۲۴۷).

کارکرد وصف و مانند آن، تقیید موضوع حکم موجود در عبارت است؛ یعنی تنها دلالت

بر تقیید شخص حکم دارد و اینکه در موارد عدم وصف، آن حکم شخصی موجود در عبارت منتفی می‌گردد، اما دلالتی بر انتفای نوع حکم به هنگام انتفای وصف ندارد و این مطلب از ظهور وصف در تقیید موضوع حکم به دست می‌آید؛ هرچند در مواردی که بر اساس وجود قرآینی معلوم گردد که وصف در یک جمله‌ای ظهور در تقیید حکم دارد در آن صورت انتفای وصف دلالت بر انتفای نوع حکم و در نتیجه دلالت بر مفهوم مخالف دارد. به عبارت دیگر: وجه اینکه جمله شرطیه مفهوم دارد ظهور آن در سببیت و علیت منحصره شرط برای جزاست، لکن همان‌گونه که مشهور اصولیون گفته‌اند، برای وصف چنین ظهوری وجود ندارد بلکه تحقق این ظهور منوط به وجود قرینه است. بنابراین در موارد وجود قرینه مذکور، وصف هم مانند شرط مفهوم خواهد داشت؛ چنان‌که مرحوم محقق نائینی با اینکه مفهوم وصف را نپذیرفته است، اما در عین حال در مواردی که با استفاده از قرآین خارجی معلوم شود که وصف دلالت بر علیت منحصره برای حکم دارد، برای وصف قائل به مفهوم شده است (نائینی، ۱۳۵۲: ۱/۴۳۶). با این حال ادعای این مطلب که وصف در همه مواد قانونی و حقوقی ظهور در سببیت و علیت منحصره وصف برای حکم دارد، به صورت یک قاعده و قانون کلی، ادعایی بدون دلیل است. در نتیجه نمی‌توان مفهوم وصف را به صورت یک قاعده اصولی در تفسیر مواد قانونی پذیرفت، بلکه در هر موردی لازم است با استفاده از قرآین و به کارگیری قواعد عقلایی تفسیر متون به تبیین و تفسیر مواد قانونی پرداخت.

افزون بر این شاهد عدم جواز قاعده مفهوم وصف در تفسیر مواد قانونی، مواردی از مواد قانونی است که وصف در آن به طور قطع دارای مفهوم مخالف نیست. در این فراز برای نمونه پاره‌ای از آن موارد ذکر می‌شود:

۱. ماده ۷۲۰ قانون مدنی: «ضامنی که به قصد تبرع ضمانت کرده باشد، حق رجوع به مضمون‌عنه ندارد».

در این ماده «قصد تبرع» قیدی است که قانون برای موضوع حکم (ضامن) قرار داده است. اگر ماده قانونی مذکور بر مفهوم مخالف دلالت نماید، مفهوم آن ماده چنین می‌شود:

«ضامنی که به قصد تبرع ضمانت نکرده باشد، حق رجوع به مضمون‌عنه دارد». این حکم در حقوق ما پذیرفتنی نیست؛ زیرا مجوز رجوع ضامن به مضمون‌عنه، اذن مضمون‌عنه در پرداخت است، نه قصد ضامن. لذا اگر ضامن بدون قصد تبرع، دین دیگری را ضمانت کرده و پرداخت نماید، در صورتی حق رجوع به مضمون‌عنه را دارد که اذن در ضمان یا پرداخت داشته باشد، وگرنه حتی ضامن قصد تبرع هم نداشته باشد، حق رجوع به مضمون‌عنه را ندارد. در نتیجه در این مورد نیز باید گفت: وصف در ماده ۷۲۰ ق.م.م مفهوم ندارد (کاتوزیان، ۱۳۸۲: ۳۴۷/۴؛ قانون مدنی ۱۳۸۳: ۴۶۴).

۲. ماده ۱۱۵۷ قانون مدنی: «زنی که به شبهه با کسی نزدیکی کند باید عده طلاق نگاه دارد.» حال اگر وصف در جمله فوق مفهوم داشته باشد، مفهوم وصف این است: «اگر زنی از روی آگاهی با دیگری نزدیکی کند (زنا کند) نیاز به نگه داشتن عده ندارد.» در حالی که مفاد این مفهوم مورد اختلاف بین حقوق‌دانان است، به طوری که برخی نگه داشتن عده را برای زنا ضروری می‌دانند و برخی دیگر عده را در این مورد لازم نمی‌دانند و این امر نشانه مسلم نبودن مفهوم وصف بین حقوق‌دانان است (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۳۱۱). همچنین نمی‌توان پذیرفت که مقصود قانون‌گذار این است که بر اساس مفهوم مخالف این ماده: «زنی که به غیر شبهه با کسی نزدیکی کند، لازم نیست عده طلاق نگه دارد»؛ زیرا اگر نزدیکی با آگاهی و بر اساس عقد شرعی صحیح باشد، بدون شک برای ازدواج با مرد دیگر نیاز به عده طلاق دارد.

۳. ماده ۲۱۸ قانون مدنی: «هر گاه معلوم شود که معامله با قصد فرار از دین به طور صوری انجام شده، آن معامله باطل است.» عبارت «با قصد فرار از دین» وصف معامله است اما دلالت بر مفهوم معتبر ندارد؛ یعنی نمی‌توان گفت: «هرگاه معلوم شود که معامله بدون قصد فرار از دین و به طور صوری انجام شده، آن معامله باطل نیست»؛ زیرا معامله بدون قصد، هیچ اعتباری ندارد (مسجدسرای، فیض، ۱۳۹۵: ۱۱۵/۴۵).

۴. ماده ۷۹۴ قانون مدنی در باب رهن: «راهن می‌تواند در رهن تغییراتی بدهد یا تصرفات دیگری که برای رهن نافع باشد و منافی حقوق مرتهن هم نباشد به عمل آورد،

بدون اینکه مرتهن بتواند او را منع کند. در صورت منع اجازه با حاکم است.» حال اگر وجود مفهوم وصف در مواد قانونی مسلم و به عنوان یک قاعده اصولی باشد، لازمه اش این است که تصرفات مالک در مال مرهونه که منافی حقوق مرتهن و مضر به حال رهن نباشد، اما نافع هم نباشد از سوی مالک مجاز نباشد، در حالی که در مفهوم مذکور اختلاف وجود دارد (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۴/۵۵۷). به نظر مشهور تنها تصرف منافی با حق مرتهن ممنوع است و تصرفی که زیانی ندارد و فایده‌ای هم نمی‌رساند مجاز است، ولی بعضی نیز آن را مقید به نافع بودن برای رهن دانسته‌اند (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۴۹۴).

بررسی ادعای مفهوم وصف در برخی از مواد قانونی

مؤلفان محترم برای نمونه به موادی از قانون که به نظرشان دارای مفهوم وصف است، اشاره نموده‌اند که در ذیل به طرح و بررسی این موارد پرداخته می‌شود:

مثال ۱. ماده ۱۱۳۴ قانون مدنی: «طلاق باید به صیغه طلاق و در حضور لااقل دو نفر مرد عادل که طلاق را بشنوند واقع گردد».

مؤلفان محترم به نقل از کتاب «مبسوط در ترمینولوژی حقوق» مدعی شده‌اند، وصف «عادل» در این ماده دارای مفهوم مخالف است. پس با توجه به مفهوم مخالف این ماده، طلاق در حضور دو مرد فاسق اعتباری ندارد (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱: ۵/۳۴۵۸).

نقد: هرچند دلالت ماده قانونی فوق بر مفهوم مسلم و مقبول است، لکن آنچه موجب دلالت این جمله بر مفهوم شده است، صرف وجود وصف نیست، بلکه ظهور کلمه «باید» که دلالت بر حصر می‌نماید، قرینه روشنی بر وجود مفهوم در جمله مذکور است و دلالت حصر بر مفهوم، مورد اتفاق همه اصولیون است.

مثال ۲. ماده ۱۰۵۴ قانون مدنی: «زنا با زن شوهردار یا زنی که در عده رجعیه است، موجب حرمت ابدی است».

مؤلفان محترم مدعی شده‌اند که حقوق دانان به مفهوم این ماده تمسک کرده و معتقدند:

«نظر به اصل جواز و مفهوم ماده بالا، زنا با زن بی شوهر و زنی که در عده نمی باشد، مانع از نکاح نیست» (امامی، ۱۳۷۳: ۴/۳۲۷).

نقد: پرواضح است که وصف «شوهردار» و «عده رجعیه» در ماده فوق تنها برای تقیید موضوع حکم می باشند و دلالتی بر انتفای حکم در غیر موارد اوصاف مذکور ندارند، بلکه همان طوری که در کتاب «حقوق مدنی» اشاره شد، آنچه بر مفهوم فوق دلالت دارد، رجوع به اصل جواز نکاح یا اصل برائت از حرمت نکاح در غیر موارد ذکر شده در ماده قانونی فوق است. مثال ۳: به موجب ماده ۲۴ قانون مدنی: «هیچ کس نمی تواند طرق و شوارع عامه و کوچه هایی را که آخر آنها مسدود نیست تملک نماید». مفهوم مخالف این ماده چنین است: «کوچه ای که آخرش مسدود است قابل تملک است» (جعفری لنگرودی، همان: ۵/۳۸۲).

نقد: قید مذکور در ماده فوق برای بیان موضوع و تقیید آن است، نه تقیید حکم عدم جواز تملک. بنابراین برداشت چنین مفهومی از ماده فوق، محل اشکال و تأمل است. به نظر می رسد، صحت و قانونی بودن مفهوم فوق، براساس اصل جواز تملک می باشد.

مثال ۴: به موجب ماده ۷۹ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۱۸: «دعوی متعدده را که منشأ و مبنای آن مختلف است نمی توان به موجب یک دادخواست اقامه نمود...». اداره حقوقی دادگستری در پاسخ به این سؤال که آیا می توان ضمن دادخواست افراد، تخلیه ید خواندگان را نیز تقاضا کرد؟ به مفهوم وصف استناد کرده و چنین اظهار نموده است: «چون دعوی خلع ید و افراز دارای منشأ و مبنای واحد است، بر حسب مستفاد از مفهوم مخالف ماده ۷۹ ق.ا.د.م. اقامه آنها ضمن یک دادخواست بلا اشکال است» (نیسی ۱۳۸۵: ۱۲۸).

نقد: به نظر می رسد، اظهار نظر فوق، به مجرد استناد به مفهوم مخالف وصف نمی باشد، بلکه عدم شمول ماده ۷۹ ق.ا.د.م. نسبت به مورد مذکور به جهت وجود منشأ و مبنای واحد و اصل عمومی جواز، مستند اظهار نظر فوق می باشد.

مثال ۵: به موجب ماده ۶۶۰ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور

مدنی مصوب ۱۳۱۸:

اگر یکی از داورها در جلسه‌ای که برای رسیدگی یا مشاوره با اطلاع او معین شده حاضر نشود یا حاضر شده و از دادن رأی امتناع نماید، رأیی که به اکثریت صادر می‌شود، مناط اعتبار است...». براساس این ماده قاضی شعبه ششم دیوان عالی کشور چنین حکم داده است: «از مفهوم مخالف این ماده استنباط می‌شود که اگر جلسه رسیدگی به اطلاع یکی از داورها نرسد و اکثریت داورها بدون حضور او رأی دهند، این رأی بی اعتبار خواهد بود (قافی، شریعتی، ۱۳۸۶: ۱/۱۶۵)».

نقد: با توجه به عبارت ماده فوق و ساختار ادبیاتی آن که با واژه «اگر» آغاز شده، به نظر می‌رسد، مفهوم مخالف فوق بر اساس مفهوم شرط باشد نه مفهوم وصف و علت حکم فوق، انتفای شرط در ماده ۶۶۰ است. بنابراین حکم فوق مستند به مفهوم وصف نیست.

نتیجه

آموزش علوم به صورت کاربردی و بیان تطبیق قواعد علمی بر موارد خاص خود، رویکرد مبارکی است که هم به تسهیل آموزش و هم به تعمیق و توسعه علوم، کمک شایانی می‌کند. در این راستا رویکرد کلی و هدف عمده کتاب *اصول فقه کاربردی*، تبیین قواعد علم اصول در قالب ارائه تطبیقات و کاربردهای قواعد اصولی در مواد قانونی و منابع حقوقی است تا از این رهگذر هم قواعد علم اصول به شکلی روان، به دانشجویان آموزش داده شود و هم موارد کاربرد و تطبیقات قواعد اصولی بیان گردد.

حال براساس این هدف متین و توسعه این رویکرد آموزشی و ارتقای انگیزه دانشجویان در جهت تحصیل علوم به خصوص علم اصول، به نظر می‌رسد هم باید در بخش آموزش قواعد اصولی دقت و تتبع بیشتری صورت گیرد و هم در تطبیق و ارایه کاربردهای این قواعد در گزاره‌ها و مواد قانونی دقت و تأمل افزون‌تری صورت پذیرد تا خدمتی شایسته به فراگیران حوزوی و دانشگاهی علم اصول صورت گیرد و هم موجب توسعه و تعمیق و کاربردی شدن علوم شود.

کتابنامه

-
- آخوند خراسانی، محمدکاظم کفایة الأصول، قم، مؤسسة آل البيت[^]، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- اسلامی، رضا، بررسی ماهیت حکم ظاهری با تکیه بر آرای شهید صدر، قم، مؤسسه بوستان کتاب، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- امامی، سید حسن، حقوق مدنی، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ دهم، ۱۳۷۳.
- انصاری، مرتضی، فرائد الأصول، قم، مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم، چاپ پنجم، ۱۴۱۶ق.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، دانشنامه حقوقی، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۵.
- جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی، سید محمود هاشمی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت[^]، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت[^]، چاپ اول، ۱۴۲۶ق.
- حکیم، محمدتقی، الاصول العامة للفقهاء المقارن، قم، المجمع العالمی للتقريب بين المذاهب الاسلامية، چاپ اول، ۱۴۳۱ق.
- خسروی، محمد رضا، مجموعه کامل قوانین و مقررات حقوقی، تهران، مجمع علمی و فرهنگی مجد، چاپ پنجم، ۱۳۹۴.
- شکاری، روشنعلی؛ ابراهیمی، آرش، مفهوم وصف و قانون مدنی، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۱۳۹۱۶۰.
- شهابی، محمود، تقریرات اصول، تهران، مهدی افتخاری، چاپ هفتم، ۱۳۲۱.
- صدر، سید محمدباقر، دروس فی علم الأصول، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ پنجم، ۱۴۱۸ق.
- قافی، حسین؛ شریعتی، سعید، اصول فقه کاربردی، چاپ دوم، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت) و مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۶.

کاربرد اصول فقه و اصول فقه کاربردی نقدی بر کتاب اصول فقه کاربردی □ ۲۱

- قیاسی، جلال‌الدین، روش تفسیر قوانین کیفری، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷.
- کاتوزیان، ناصر، عقود معین، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ چهارم، ۱۳۸۲.
- _____، عقود معین، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۵.
- _____، قانون مدنی در نظم کنونی، تهران، نشر میزان، چاپ نهم، ۱۳۸۳.
- _____، دوره مقدماتی حقوق مدنی خانواده، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۵.
- محقق داماد، سید مصطفی، مباحثی از اصول فقه دفتر اول، تهران، مرکز نشر اسلامی، چاپ نهم، ۱۳۷۷.
- مروج، محمدجعفر، منتهی الدرایه فی توضیح الکفایة، قم، مطبعة الامیر، چاپ چهارم، بی تا.
- مجموعه نظرهای مشورتی اداره حقوقی وزارت دادگستری در زمینه مسائل مدنی.
- مسجد سربایی، حمید؛ فیض، زهرا، درآمدی بر «مفهوم مخالف» در تفسیر گزاره‌های حقوقی، فصلنامه پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی، سال دوازدهم، ۱۳۹۵.
- مظفر، محمدرضا، المنطق مع تعلیق الشیخ غلامرضا الفیاضی، قم، موسسه النشر الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۲۳ق.
- نابینی، محمدحسین، اجود التقريرات، تقریرات خوبی، ابوالقاسم، قم، مطبعة العرفان، چاپ اول، ۱۳۵۲.
- نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، محقق: عباس قوچانی - علی آخوندی، بیروت، نشر دار إحياء التراث العربی، چاپ هفتم، ۱۴۰۴ق.
- نیسی، سعید، مجموعه نظرهای مشورتی اداره حقوقی وزارت دادگستری جمهوری اسلامی ایران در مسائل مدنی، تهران، انتشارات بهنمایی، چاپ اول، ۱۳۸۵.
- وحید بهبهانی، محمدباقر بن محمد اکمل، الفوائد الحائریة، قم، مجمع الفکر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.

